



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

افسانه و افسون طبقه‌ی «متوسط»

کمال خسروی



تیرماه 1397

ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» سازوکاری است که به یاری آن و با ترفند افسون ریشه‌دارترین، نیرومندترین و، از این‌رو، کاراترین راه‌بردهای نمادین (گفتمانی - ایمانی) ایدئولوژی بورژوازی **واقعیت** اجتماعی و تاریخی لایه‌ها، قشرها یا طبقاتی از جامعه‌ی بورژوازی معاصر به **افسانه‌ی طبقه‌ی «متوسط»** مبدل می‌شود.

افسانه‌نامیدن این هستی اجتماعی واقعی، نه انکار **واقعیت** آن، نه هرگز توصیفی ارزش‌گذارانه از آن و نه به‌هیچ‌روی انکار نیروی عظیم این افسانه در کشاکش‌های واقعی و آشکار و نهان اجتماعی و تاریخی، بویژه در اینجا و اکنون جامعه‌ی ماست؛ برعکس، پیکریافتگی این افسانه در گفتمان روشنفکرانه، دانشگاهی و رسانه‌ای و در نهادهای سیاسی و اجتماعی، به آن کاربرد و کارکردی بسیار مؤثر و انکارناپذیر اعطا کرده‌است. قدرت طبقه‌ی «متوسط» نه در واقعیت اجتماعی‌اش، بلکه در حوزه‌ی اطلاقی است که این «طبقه» بنا بر تعریف ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، یافته‌است. همه‌ی بیم‌ها و امیدها در عطف به این طبقه، همه‌ی اهریمنی کردن‌ها و حقیر و جبون‌پنداشت‌ها، همه‌ی نگرانی‌ها و هشدارها و زنده‌ها به نرنجاندنش و همه‌ی اهمیتی که به آن در تأمین آزادی و عدالت و رفاه منسوب می‌شود، همه‌وهمه به این **افسانه** معطوف‌اند و نه به واقعیت لایه‌ها و طبقات میانی در جامعه‌ی بورژوازی؛ همه‌وهمه معطوف به فرافکنی آرمان‌ها، آرزوها و والایشی است که از این لایه‌ها و طبقات، افسانه‌ی طبقه‌ی «متوسط» را می‌سازد.

تلاش این نوشته نشان‌دادن چگونگی سازوکارهای این افسون در ساختن آن افسانه، در **خطوط عمده‌ی** آن است؛ آشکارکردن ترفندها و شیوه‌هایی که به یاری آنها، ایدئولوژی بورژوازی می‌کوشد در قالب ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، با تبدیل موقعیتی **میانی** به موقعیت **میانگین** («متوسط») و با تبدیل وضعیت **کیفی** به **سنج‌های کمی**، به هویت اساساً **سلبی** طبقه، قشر، قشرها یا طبقاتی میانی (1)، هویتی **ایجابی** اعطا کند و از سه منظر **غیرعقلایی** (عاطفی، احساسی، التفاتی)، **عقلایی** (گفتمانی، «علمی»، صوری، تجربی، آماری) و **سیاسی - اجتماعی** (نهادین، حقوقی، ایدئولوژیک)، آن را به‌عنوان بزرگ‌ترین، وسیع‌ترین و نیرومندترین طبقه‌ی جامعه‌ی بورژوازی، به ضامن بلامنازع بقای شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه‌ی زندگی اجتماعی مبدل کند. در این راه، مارکسیسم عامیانه‌ی غیرانتقادی، بی‌گمان ناخواسته و ناآگاهانه، بهترین یاور ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» است.

واقعیت طبقه‌ی میانی

شیوه‌ی تولید و بازتولید زندگی اجتماعی، استوار بر رابطه‌ی سرمایه، در جوامع امروز جهان جایگاه‌های اجتماعی بسیار گوناگون و نقش‌های اجتماعی بسیار پرشماری پدید آورده‌است؛ از بردگان و آوارگان فاقد حداقل شرایط زندگی و حتی بی‌بهره از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و شهروندی گرفته تا کارگران حوزه‌های تولید و تحقق ارزش، ایفاگران نقش‌هایی اجتماعی که وظیفه‌شان بازتولید روابط سرمایه‌دارانه، نگهداری و دفاع از حفظ و تداوم آن در حوزه‌های اداری، امنیتی، نظامی و ایدئولوژیک است و بهره‌برداران مستقیم از کل ارزش اضافی اجتماعی در قالب سود، بهره و رانت. بدیهی است که این گونه‌گونی و گستردگی، — که خود به تناسب تفاوت در رشد و گسترش روابط تولید سرمایه‌دارانه در همه‌ی

سپهرهای زندگی اجتماعی و موقعیت تاریخی، زمانی و مکانی جوامع گوناگون می‌تواند ابعاد بسیار متنوعی داشته‌باشد — آنگاه که در عام‌ترین سطح تجرید تولید و بازتولید شرایط مادی حیات جامعه، یا بنا به الگوسازی‌هایی همانند در همین سطح از تجرید، اعضای جامعه را اساساً به دو طبقه‌ی بزرگ پرولتاریا و بورژوازی تقسیم کند، نمی‌تواند **بی‌میانجی**، راهنمای توان‌مندی برای تبیین و نقد مناسبات اجتماعی در یک شرایط اجتماعی و تاریخی معین باشد؛ و از آنجا نمی‌تواند به مثابه‌ی ابزار، راه‌کار و چارچوبی کافی برای شناخت، نقد و طراحی استراتژی‌های سیاسی به‌کار آید.

اعضای جامعه‌ی بورژوایی مدرن را می‌توان، — بی‌آن‌که مدعی تعیین تکلیف جایگاه هر فرد و یا هر موقعیت ویژه باشیم — از زاویه‌ی گرایش بالقوه و بالفعل به **برقرار نگه‌داشتن** و دفاع از سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جامعه یا گرایش بالقوه و بالفعل به **برانداختن** این سامانه و برقرارکردن سامانه‌ای دیگر، کماکان به سه گروه بزرگ و اصلی تقسیم کرد؛ گروه‌هایی که در ساحتی سه‌بعدی می‌توانند ظرف نیروهایی باشند که در کشاکش‌های سیاسی و اجتماعی جامعه نقشی **قابل تشخیص و متمایز** ایفا می‌کنند. به‌عبارت دیگر، اعضای این گروه‌ها در سه **وجه وجودی**، موقعیتی همگن و هویت‌بخش می‌یابند. بنا به وزنه‌ای که هر کدام از این سه وجه در تعریف هویت فردی — **بنا به دریافت خود فرد از خود** — بدست می‌آورد، امکان ناوابستگی و گسست از یک گروه و وابستگی و پیوست به گروه دیگر فراهم می‌شود. این سه بُعد یا وجه وجودی عبارتند از: 1) وجه باصطلاح «اقتصادی»، یعنی جایگاه عضو در فرآیندهای بی‌واسطه‌ی تولید و تحقق ارزش و در فرآیندهای تولید مناسبات تولید سرمایه‌دارانه؛ 2) وجه سیاسی، یعنی وابستگی و پیوستگی آرزومندانه یا واقعی به نهادهای درگیر و در کشاکش در مناسبات قدرت یا شیوه‌ی سازماندهی جامعه؛ و 3) وجه ایدئولوژیک، یعنی امکان بالقوه‌ی مخاطب قرارگرفتن در برابر نهادها و انتزاعات پیکریافته، همانا ایدئولوژی‌ها.

ما این سه گروه بزرگ را به ترتیب: «کارگران»، «سرمایه‌داران» و «گروه میانی» **نام‌گذاری** می‌کنیم؛ تعاریف سرشت‌نمایی که از این سه گروه ارائه خواهیم کرد، همانندی‌ها و تفاوت‌های حوزه‌ی اطلاق این نام‌ها را با دریافت‌های عمومی و رایج از آنها آشکار خواهد کرد.

گروه نخست: کارگران. اعضای این گروه:

الف) در وجه «اقتصادی»، به‌طور واقعی و حقوقی فاقد ابزار و شرایط کار و تولیدند و برای ادامه‌ی حیات خود و وابستگان‌شان (خانواده‌ی دور و نزدیک و بی‌درآمد یا کم‌درآمد) چیزی جز فروش نیروی کار خود ندارند، اعم از این‌که این نیروی کار در فرآیند تولید یا تحقق ارزش، به‌طور مولد یا نامولد، یا در حوزه‌های باواسطه‌ی آموزش، پرورش، بهداشت و امور اجتماعی — مددکاری اجتماعی، بیمه‌ها، تعاونی‌ها و... — صرف شود. اگر اعضای این گروه در فروش نیروی کار خود موفق نباشند، بی‌آمد بی‌واسطه‌ی آن بیکاری و محرومیت از درآمد، و قابل‌تصورترین و به‌لحاظ عینی امکان‌پذیرترین راه بیرون‌آمدن از بیکاری، کماکان جستجوی کار و یافتن امکان تازه‌ای برای فروش نیروی کار است.

ب) در وجه سیاسی، اگر از نهادهای متشکل خود برخوردار باشند، حفظ و بهبود موقعیت‌شان را **یا** در موفقیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در حفظ شغل‌ها یا ایجاد شغل‌های تازه می‌بینند؛ و **یا** در براندازی سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی و

برقراری سامانه‌ای دیگر جستجو می‌کنند و در این راستا به شکل‌ها و با ابزارهای گوناگون در کشاکش‌های سیاسی شرکت دارند. در صورت فقدان تشکل‌های خود، ناگزیرند به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم (یعنی همچون پیاده‌نظام) اهدافشان را در نهادهای سیاسی گروه‌های دیگر دنبال کنند. بدیهی است که در این حالت گرایش‌های متضاد با سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جامعه، بخت و امکان موفقیتی نخواهند داشت.

ج) در وجه ایدئولوژیک، بالفعل و بی‌واسطه مخاطب همه‌ی انواع ایدئولوژی‌های سازگار یا ناسازگار، موافق یا متضاد با سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی اجتماعی، مدافع یا مخالف سلطه و استثمار سرمایه هستند و بسته به جذب شدن در نهادهای این ایدئولوژی‌ها می‌توانند در کشاکش‌های سیاسی، نقش‌های متناقضی ایفا کنند.

گروه دوم: سرمایه‌داران. اعضای این گروه:

الف) در وجه اقتصادی، در مقام مالک حقیقی و حقوقی ابزار و شرایط کار و تولید، بدون الزام و اجبار به ایفای نقشی فعال در فرآیندهای بی‌واسطه‌ی تولید و تحقق ارزش یا فرآیند باواسطه‌ی حفظ مناسبات تولید سرمایه‌دارانه، سهمی از کل ارزش اضافی اجتماعی را در شکل سود، بهره یا رانت ارضی تصاحب می‌کنند. این‌که موقعیت‌های انحصاری سیاسی یا ایدئولوژیک (مثلاً مذهبی)، امکان تصاحب سهمی از کل ارزش اضافی اجتماعی، یعنی سهمی از سود یا بهره را، در اختیار برخی از اعضای این گروه قرار دهد، و از این لحاظ، این سهم را به نوعی «رانت» مبدل کند، یا این‌که رانت در معنای دقیق کلمه رانت ارضی باشد، در تقسیم‌بندی مورد نظر ما تغییر تعیین‌کننده‌ی ایجاد نخواهد کرد. از همین رو ما در این سطح زمینداران را هم در گروه سرمایه‌داران قرار داده‌ایم. بدیهی است که اعضای این گروه می‌توانند — و در واقعیت هم همین‌طور است — خود نقش‌های فعالی را چه در قواره‌ی مدیران بخش‌های تولید و تحقق ارزش و چه راهبری نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک، برعهده بگیرند و علاوه بر تصاحب سهمی از ارزش اضافی اجتماعی در مقام دارنده‌ی حقیقی و حقوقی ابزار و شرایط کار و تولید، سهمی نیز در «کار»شان دریافت کنند. اما وجه ممیز قرارگرفتن‌شان در گروه سرمایه‌داران، این «درآمد» دوم نیست.

ب) در وجه سیاسی، در قالب‌های گوناگون (سنتی، عرفی، مدرن) از تشکل‌های خود برخوردارند، در بسیاری موارد — نه همیشه و همه‌جا — به‌طور مستقیم و غیرمستقیم اهرم‌های قدرت و نهادهای سیاسی را در اختیار دارند و حفظ و بهبود موقعیت‌شان را در حفظ، تحکیم و دوام سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی اجتماعی می‌بینند. وظیفه‌ی عمده‌ی این نهادهای سیاسی حفظ اعمال اراده‌ی سرمایه‌داران بر اهرم‌های قدرت سیاسی و فراهم‌ساختن امکانات ساختاری برای چیره‌شدن سرمایه بر بحران‌های ادواری و اجتناب‌ناپذیر این شیوه‌ی تولید است.

ج) در وجه ایدئولوژیک، بالفعل و بی‌واسطه مخاطب همه‌ی انواع ایدئولوژی‌های سازگار و مدافع سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی اجتماعی و مدافع سلطه و استثمار سرمایه — هرچند بی‌گمان با نام‌ها و صفت‌های مردم‌پسند دیگر — هستند. سهمی از درآمد اعضای این گروه برای حفظ نهادهای ایدئولوژیک و ایجاد نهادهای تازه صرف می‌شود. بدیهی است که این مخاطب واقع‌شدن، انگیزه‌ی بسیار مهم، متمایز و مضاعفی برای صرف بخش عمده‌ای از

سرمایه‌ی اجتماعی در سرمایه‌گذاری در نهادهای ایدئولوژیک، رسانه‌ها، شاخه‌های متعدد ارتباطات و اطلاعات است. این بُعد را باید از بُعد صرفاً «اقتصادی» سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها و سپهرها متمایز دانست.

گروه سوم: گروه میانی. واقعیت و پایه‌ها و نقاط ارجاع واقعی ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» این گروه است. بدیهی است که در هردو گروه پیشین («کارگران» و «سرمایه‌داران») گروه‌بندی‌های درونی و قشرها و لایه‌های گوناگون و گاه — در وجوه سیاسی و ایدئولوژیک — متخالفی وجود دارد، اما این گونه‌گونی و حتی تعارض‌ها، چنان اغتشاشی در همگنی اعضای گروه پدید نمی‌آورد که نتوان آن را، بنا به معیاری که ما برای این نوع تقسیم‌بندی برگزیده‌ایم، یک هستی سیاسی - اجتماعی واحد و دارای هویت متمایز تلقی کرد؛ به عبارت دیگر، در پهنه‌ی بسیار گسترده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی می‌توان کماکان حضور این گروه را به منزله‌ی طبقه یا طبقاتی متمایز، تشخیص داد.

در مورد گروه سوم، از یک سو تنوع قشرها و لایه‌ها بسیار بیشتر است و از سوی دیگر، و مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر، **فرافکنی** مقتضیات و نیازهای وجه اقتصادی در وجوه سیاسی و ایدئولوژیک در یک راستا و **بازتاب** خواسته‌ها و الزامات وجوه سیاسی و ایدئولوژیک در وجه اقتصادی، در راستای متقابل، به این گروه **کیفیتی** بینابینی، متناقض، ناستوار، نوسان‌کننده، ناهمگن و شکننده می‌دهد. به همین دلیل می‌توان در وجه اقتصادی اعضای این گروه را به لایه‌های کمابیش متمایزی تقسیم کرد.

الف) در وجه اقتصادی:

1) به‌طور واقعی فاقد ابزار و شرایط کار و تولیدند و عنصر هویت‌بخشنده به منبع درآمدشان کماکان «مزد» یا مابه‌ازای فروش نیروی کار آنهاست، اما سطح بسیار بالای «مزد»، آنها را از دو جانب در سهمی از کل ارزش اضافی اجتماعی سهمیم می‌کند. یکی از این جهت که «مزد»، به‌مراتب — شاید صدها یا چندصدها بار — بالاتر از ارزش نیروی کار آنهاست و بنابراین از این طریق مستقیماً سهمی از ارزش اضافی سرمایه‌ای را که در خدمت آن‌اند دریافت می‌کنند و از جانب دیگر، همین سطح بالای «مزد» به آنها اجازه می‌دهد به‌طور غیرمستقیم و به‌واسطه‌ی تملک حقوقی شرایط تولید — سهام، اموال منقول و غیرمنقول — سهمی از کل ارزش اضافی اجتماعی را در قالب سود، بهره و رانت به‌خود اختصاص بدهند. این گروه از زاویه‌ی منبع درآمد اصلی‌شان به گروه کارگران و از زاویه‌ی منبع درآمد فرعی‌شان به گروه سرمایه‌داران همانند هستند.

2) به‌طور واقعی و حقوقی مالک ابزار و شرایط کار و تولیدند، اما عنصر هویت‌بخش درآمدشان از کار و تخصص (سنتی، عرفی، مدرن) خود آنها جدایی‌پذیر نیست و مزدگیران محدودی که در «بنگاه اقتصادی» آنها در اختیارشان هستند، کارکردی کمک‌یارانه و متمم دارند.

3) به‌طور واقعی و حقوقی فاقد ابزار و شرایط کار و تولیدند، اما نیروی کارشان را صرف خدماتی در حوزه‌های نظامی، انتظامی، امنیتی و قضایی می‌کنند که هدف‌شان حفظ و تداوم ساختار سیاسی استوار بر سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جامعه است. همچنین کسانی که بدون مالکیت حقیقی و حقوقی ابزار و شرایط کار و تولید نیروی کارشان را صرف خدماتی در

حوزه‌های فرهنگی، اداری، مالی و حقوقی می‌کنند که بنا به ارزیابی خود از موقعیت‌شان — و اساساً از زاویه‌ی **بازتاب** خواسته‌ها و الزامات وجه ایدئولوژیک — به سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جامعه وابسته است.

4) به‌طور واقعی و حقوقی فاقد ابزار و شرایط کار و تولیدند، اما به‌عنوان مستمندان مستمری‌بگیر دولت یا نهادهای خیریه، به‌طور بالفعل و بالقوه از حوزه‌ی بیکاران یا ارتش ذخیره‌ی کار بیرونند. همه‌ی کسان دیگری را نیز که تأمین معاششان انحصاراً از راه وام‌ها یا اعانه‌های دولتی و خصوصی است، می‌توان در این گروه قرار داد.

ب) در وجه سیاسی، بنا به تنوع ویژه‌ی لایه‌های این گروه و کیفیت بینابینی آن، از تشکل‌های سنتی، عرفی و مدرن برخوردارند و حفظ و بهبود موقعیت‌شان را عمدتاً در حفظ و تحکیم و دوام سامانه‌ی سرمایه‌دارانه می‌دانند با این تفاوت که کارکرد بی‌دغدغه و نامتلاطم فرآیندهای تولید و بازتولید را شرایط مطلوبی برای حفظ و بهبود موقعیت‌شان ارزیابی می‌کنند و در کشاکش‌های سیاسی آماده‌اند، حتی به زیان سرمایه، از این وضعیت نامتلاطم دفاع کنند. با این حال، در شرایطی که برخی لایه‌ها، مانند لایه‌ی شماره‌ی یک، گرایش نیرومندتری به حفظ مناسبات سرمایه‌دارانه دارند، لایه‌های دیگر، مانند لایه‌ی شماره سه، بسته به تأثیرپذیری از بازتاب‌های وجه ایدئولوژیک و نیز بسته به شدت کشاکش‌های سیاسی، گسست هویت جایگاه اجتماعی‌شان را از ضرورت مناسبات تولید و بازتولید سرمایه‌دارانه، قابل تصور می‌دانند.

ج) در وجه ایدئولوژیک، بنا به کیفیت تنوع مورد اشاره‌ی فوق، بالفعل و بی‌واسطه مخاطب همه‌ی انواع ایدئولوژی‌های سازگار و مدافع سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی اجتماعی هستند. بزرگ‌ترین حوزه‌ی نفوذ را ایدئولوژی‌های اصلاح‌طلبانه و میان‌رو دارند و در لایه‌های پائینی به سوی ایدئولوژی‌های عدالت‌طلبانه و حتی ضدسرمایه‌دارانه میل می‌کنند.

هرچند **منبع** درآمد به‌تقریب برای **همه‌ی** اعضای این گروه، سهمی از **درآمد** دو گروه پیشین است، اما درآمد خود آنها به‌هیچ روی معیاری هویت‌بخش برای تعیین جایگاه اجتماعی‌شان در جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن نیست. به این نکته به‌طور مشروح بازخواهیم گشت. این که برخی از لایه‌های این گروه بتوانند بنا به تعاریف گوناگون از مقوله‌ی «طبقه‌ی اجتماعی»، یک طبقه‌ی اجتماعی متمایز را تشکیل بدهند، بی‌گمان منتفی نیست، اما همگنی و هویت طبقاتی این لایه، تغییری در **کیفیت** بینابینی و میانی آن پدید نخواهد آورد. (2) همچنین تأکید بر تعیین میانی، بینابینی، متناقض و نوسان‌کننده به‌عنوان عامل هویت‌بخش به گروه سوم به‌هیچ روی حکمی ارزش‌داورانه و اعتباری نیست، بلکه استناد به جایگاه اعضای این گروه در روابط عینی مناسبات اجتماعی و مفصل‌بندی این جایگاه عینی در وجوه سیاسی و اقتصادی متناظر با آن است. بنابراین، در این سطح، احراز این جایگاه نه واقعیتی افتخارآمیز است و نه تحقیرآمیز. بدیهی است که همین حکم را می‌توان مورد ارزیابی و انتقاد قرارداد، اما نه از زاویه‌ی پاسخ‌گویی‌های متداول به «استدلال»‌ها و لحن و زبان ایدئولوژیک و نسخه‌بردارانه‌ی مارکسیسم سنتی در تحقیر «خرده‌بورژوازی». رویکرد انتقادی ما به ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» در این نوشته، نه متکی بر، و نه مستلزم، آن «استدلال»‌ها و لحن و زبان است.

ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»

لایه‌های میانی در اساس هویتی سلبی دارند؛ هویت‌شان استوار بر، و ناشی از، این است که نه به گروه نخست، و نه به گروه دوم تعلق دارند. بدیهی است که می‌توان مدعی شد - به اعتبار منطقی «هر تعینی، نفی است» -، تعریف دو گروه دیگر نیز براساس تعین سلبی‌شان، یعنی بر اساس جایگاه منفی‌شان نسبت به گروه‌های دیگر، امکان‌پذیر است. همچنین می‌توان مدعی شد که با الگوها یا «تیپ» (Typ/type) های دیگری، تبدیل هویت سلبی لایه‌های میانی به هویتی ایجابی ممکن است. درست است؛ اما باید در آن صورت نشان داد که این الگوها با اتکا به جایگاه هستی‌شناختی اجتماعی و تاریخی هریک از این گروه‌ها، توان نقد و راستای براندازی رابطه‌ی سلطه و استثمار مبتنی بر سرمایه را نیز دارند. تعریف گروه نخست با این معیار که عنصر هویت‌بخش آن فقدان اختیار حقیقی و حقوقی بر ابزار و شرایط کار و تولید، و امکان بقای اعضای آن فقط فروش نیروی کار در رابطه‌ای استثمار و فرودستانه است، و تعریف گروه دوم با این معیار که عنصر هویت‌بخش آن اختیار حقیقی و حقوقی بر ابزار و شرایط کار و تولید و امکان بقای اعضای آن اساساً تصرف سهمی از کل ارزش اضافی اجتماعی است، هردو، چه از زاویه‌ی امکان عینی و ذهنی (سوبژکتیو) فراروی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و چه حفظ و بقای آن، انتساب وجه ممیزی ایجابی به این دو گروه است. براساس همین معیار، بخش‌ها و گروه‌هایی که در جایگاه نه این و نه آن قرار می‌گیرند، باز هم از زاویه‌ی امکان عینی و ذهنی (سوبژکتیو)، هویتی سلبی دارند.

تلاش بنیادین ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» دقیقاً در این راه است که با نفی و انکار این هویت سلبی و پرده‌انداختن بر آن، برای لایه‌های واقعی میانی، هویتی ایجابی دست‌وپا کند و با بزرگ کردن ابعاد و حجم آن، به این هویت ایجابی مشروعیتی تجربی - آماری ببخشد. نقطه‌ی عزیمت هردو راه‌کار اصلی ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، دقیقاً همین هویت سلبی جایگاه لایه‌های میانی است. این دو راه‌کار که دست در دست یکدیگر و در میان‌کنشی تقویت‌کننده و برانگیزاننده‌ی یکدیگر به پیش برده می‌شوند، عبارتند از: یک) **فربه کردن طبقه‌ی «متوسط»** و گستراندن ابعاد آن به - تقریباً - کل جامعه‌ی بورژوازی از طریق **لاغر کردن** نهایت‌ها؛ دو) تبدیل جایگاه میانی به جایگاه **میانگین**.

راهکار نخست: ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، از آنجا که علی‌رغم همه‌ی ادعاهایش از جایگاه میانی و هویت سلبی لایه‌های میانی آگاه است و وظیفه‌ی خود را پرده‌انداختن بر این جایگاه و هویت می‌داند، بزرگ شدن قلمرو میانه و حوزه‌ی وسط را در کوچک کردن نهایت‌ها یا حدهای چپ و راست یا پائین و بالایی می‌داند که جایگاه لایه‌های میانی در عطف به آنها، میانه یا وسط است. هرچه آن دو حد کوچک‌تر و محدودتر باشند، قلمرو میانه یا وسط بزرگ‌تر است و اگر بتوان این قلمرو را چنان توسعه داد که حدهای پائینی و بالایی یا چپ و راست آن به **حاشیه‌های** این قلمرو بزرگ مبدل شوند، آنگاه و برعکس، آن دو حد هویت و جایگاهی سلبی نسبت به این قلمرو اصلی، که در اساس «کل» جامعه است، خواهند یافت. همه چیز وارونه می‌شود و در این وارونگی میدان تاخت و تاز ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» فراخ‌تر و بی‌مانع‌تر خواهد شد.

در کوچک‌تر کردن هردو حد، پس‌مانده‌های مارکسیسم عامیانه که ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» با تفاخری عالمانه زبان آنها را به خدمت می‌گیرد، نقش کم‌اهمیتی ندارند. محدود کردن پرولتاریا به کارگران مولد ارزش اضافی و محدود کردن

تولید ارزش به تولید اشیاء مادی و محدود کردن کار به کاری که تا حد امکان با دست و زور بازو — با داس و چکش — صورت می‌گیرد، از یک سو، و تبعید همه‌ی اشکال دیگر تولید ارزش اضافی به حوزه‌ی «خدمات» و تحقیر همه‌ی شکل‌های کار نامولد به فعالیت‌های زائد، انگلی و «خرده‌بورژوازی»، مستعدترین زمینه برای دعوت همه‌ی این لایه‌ها و اقشار به بهشت طبقه‌ی «متوسط»، از سوی دیگر، است. به همین ترتیب محدود کردن بورژوازی به بورژوازی ستمگر، خائن، وطن‌فروش، به بورژوازی دست‌نشانده، «کمپرادور» و خودفروش، به بورژوازی در قدرت، به نیروها، نهادها، خانواده‌ها، خانوارها و دارودسته‌ی دزد و رانت‌خوار، بهترین زمینه برای ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، برای دعوت بورژوازی بیرون از قدرت، بورژوازی وطن‌پرست، بورژوازی منصف و غم‌خوار ملت به مأمون محترمانه‌ی طبقه‌ی «متوسط» است.

رشد و گسترش مناسبات تولید سرمایه‌دارانه و تقسیم کار شگفتی‌آور در جوامع مدرن امروز، دو بُعد مهم داشته‌است که هردو از دید مارکسیسم عامیانه‌ی غیرانتقادی پنهان مانده‌اند. یکی رشد و گسترش شیوه‌های بسیار متنوع تحقق ارزش و دیگر، تبدیل بسیاری از وظایف مربوط به تحقق ارزش به رشته‌هایی بسیار بزرگ در تولید ارزش؛ آشکارترین و انکارناپذیرترین حوزه‌ی آن: اطلاعات و ارتباطات. ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» تقریباً همگی افرادی از جامعه‌ی بورژوازی را که در این حوزه فعالیت می‌کنند به سادگی و بدون مقاومت نیرویی انقلابی و انتقادی در قلمرو طبقه‌ی «متوسط» تعریف کرده‌است. به عبارت دیگر، با مخاطب قراردادن این افراد، کوشیده‌است آنچه را که آنها عقیده، باور، جهان‌بینی یا «ایدئولوژی» و «نظر» خود می‌دانند، تعیین و تعریف کند. هدف ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، و در نهایت موفقیت آن، درونی کردن افق بورژوازی در ادراک و تعریف اعضای این طبقه از خود است.

راهکار دوم: ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، معیار تعریف و تمیز طبقه‌ی «متوسط» از طبقات دیگر را **میزان درآمد** افراد قرار می‌دهد. و با تعیین **مقدار** و عددی **میانگین** یا **متوسط** — مسلماً با اتکا به داده‌های آماری و تجربیات و پژوهش‌های میدانی و جدول‌ها و منحنی‌ها — به عنوان مرکزی که در شعاع آن، طبقه‌ی **متوسط** تعریف می‌شود، این طبقه را وضع می‌کند. هرچه این شعاع بزرگ‌تر باشد، وسعت طبقه‌ی «متوسط» بزرگ‌تر است. بدیهی است که این معیار نیز نمی‌تواند خود را از هویت سلبی لایه‌های میانی خلاص کند، زیرا ناگزیر است، علی‌رغم میل وافرش به بزرگی شعاع این دایره، بخش‌هایی را بیرون از آن قرار دهد: لایه‌ای پائینی که شامل افراد بسیار کم‌درآمد، اعم از کارگران و بیکاران و مستمندان و خانه بدوشان — و بسته به زمان و مکان: بی‌خانمانان و گورخوابان — و لایه‌ای بالایی که درآمدها و ثروت سرشار و نجومی دارند؛ **بقیه**، هرچه هست، در این میانه، طبقه‌ی «متوسط» است؛ اما هویتش نه در بینابینی بودنش، بلکه در درآمد **متوسط** آن است. همچنین بدیهی است که به دلیل گسترده بودن طیف سطح درآمد که از مرز فقر تا مرز ثروت‌های نجومی، از مرز کارمندان ساده‌ی بانک تا مدیران ارشد صنعت و تجارت و حوزه‌های اداری و نظامی و قضایی و حتی سرمایه‌داران «مظلوم» بیرون از قدرت را دربرمی‌گیرد، ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» ناگزیر است — در انواع و اقسام «نظریه»‌های جامعه‌شناسانه — لایه‌ها و بخش‌بندی‌های درونی شگفت‌آوری را عرضه کند. البته بورژوازی محروم از اهرم‌های قدرت برای همنشینی با لایه‌های تحتانی طبقه‌ی «متوسط» توانی طلب می‌کند، و روشنفکر طبقه‌ی

«متوسط» و ایدئولوگ «طبقه‌ی متوسط» نیز بی گمان آماده‌ی پرداخت این توان است: در جامعه‌ی ارمغان‌های دشنام‌گویی به نظریه‌ی رادیکال و نقاد و متهم‌ساختن آن به «چپ‌روی» و مسموم کردن فضای **مبارزه‌ی دمکراتیک**.

مارکس در فصل ماقبل آخر جلد سوم **کاپیتال** زیر عنوان «درآمدها و سرچشمه‌های آن‌ها» با استناد به سه منبع درآمد، همانا مزد، سود و رانت، به سه طبقه‌ی بزرگ جامعه‌ی سرمایه‌داری اشاره می‌کند. تعریف این طبقات، نه براساس **میزان درآمد**، بلکه **سرچشمه‌ی** آن در فرایند تولید و تحقق ارزش و مناسبات اجتماعی تولید است. مارکس در همان چند سطری که در فصل ناتمام و پایانی جلد سوم کاپیتال زیر عنوان «طبقات» نوشته‌است، تأکید کرده‌است که میزان درآمد نمی‌تواند معیاری برای تعریف «طبقه» باشد.

قراردادن میزان درآمد و **معدل** و میانگینی آماری از سطح درآمد به عنوان محور و مرکز تعریف طبقه‌ی «متوسط»، دقیقاً راهی برای **پنهان کردن سرچشمه‌ی درآمد** است. میزان درآمد به سادگی رابطه‌ی استثمار را پنهان می‌کند. مزد کارگر، ارزش نیروی کار اوست. مقدار ارزش نیروی کار، برابر با مقدار ارزش همه‌ی کالاهای مادی و غیرمادی‌ای است که برای بازتولید نیروی کار ضرورت دارند. تعریف این معیار که **چه** کالاهایی برای بازتولید نیروی کار ضرورت دارند، موضوع مبارزه‌ی طبقاتی است. بنابراین، بالابودن مزد به خودی خود به هیچ روی و لزوماً به معنای فقدان رابطه‌ی استثمار نیست. کارگری که مزد بالایی دریافت می‌کند، استثمار می‌شود؛ در مقابل، کارفرمای بنگاه کوچکی که سود سرمایه‌دارش **کمتر** از مزد یک کارگر متخصص است، کماکان کارگزارانش را استثمار می‌کند. تعریف طبقه براساس میزان درآمد، هردوی این موقعیت‌ها را در یک کیسه فرو می‌کند. پنهان شدن جایگاه افراد در مناسبات تولید، پشت پرده‌ی میزان درآمد، عبور از این طبقات را تنها به میزان و معیاری کمی وابسته می‌کند. بنابراین عضو طبقه‌ی پائینی برای عروج به طبقه‌ی بالاتر، کافی است وسائل و شرایطی برای افزایش میزان درآمد خود فراهم کند. مورد پرسش قراردادن خود مناسبات تولید، رابطه‌ی سلطه و استثمار، دست بردن به **ریشه‌ی فقر**، نابرابری، استثمار و ستم طبقاتی در فضای مه‌آلود ایدئولوژی طبقه‌ی «متوسط»، گم می‌شود. تغییر، تنها تغییری است کمی از **افق فرد**.

هدف و نتیجه‌ی هردو راهکار، تبدیل وضعیت کیفی لایه‌های میانی به جایگاهی اجتماعی است که در دایره‌هایی متحدالمرکز پیرامون سنجه‌ی **کمی**، میانگین و معدل درآمدها گرد آمده‌اند؛ تبدیل هویت سلبی لایه‌های میانی به هویت ایجابی طبقه‌ی «متوسط» و به حاشیه راندن طبقات پائینی و بالایی، و انتساب هویتی سلبی به آنان در عطف به طبقه‌ی «متوسط». (3)

کارایی و سرچشمه‌های قدرت ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»

کارآیی ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» در درونی کردن افق بورژوازی — همانا بتوارگی کالایی — در خودآگاهی عضو طبقه‌ی «متوسط» و فردیت‌بخشیدن به دریافت او از جامعه و جایگاه خود — از نقشش، وظیفه‌اش، پاداشش در این جامعه — است. این درونی‌شدن و فردیت‌یابی در سه سطح عمل می‌کند.

سطح غیر عقلایی: از آنجا که عضو طبقه‌ی «متوسط» عضویت خود در این طبقه را از راه **میزان درآمد** خود تعریف و توجیه می‌کند، کم‌شدن یا از دست‌رفتن این درآمد را، همچون **سقوط** ارزیابی می‌کند: **سقوط** به بی‌چیزی و سقوط به ورطه‌ای که با نداری، بی‌خانمانی، — و به طور صریح یا تلویحی با — بی‌فرهنگی، از دست‌رفتن ارج انسانی و مهم‌تر از هر چیز کوتاه‌شدن دست او از لذائذ مصرفی ملازم است. تبلیغات کر و کورکننده‌ی بورژوازی از هر روزنه‌ی رسانه‌ای و غیررسانه‌ای جامعه برای مصرف، برای میزان و شیوه‌ی مصرف، برای «لایف استایل»، چشم‌اندازهای هولناک این سقوط را به نحو هرچه فاجعه‌بارتری ترسیم می‌کنند.

از سوی دیگر، عضو طبقه‌ی پائینی، خروج از وضعیت اسفناک طبقاتی خود را تنها از راه مجرای افزایش درآمد، چه از طریق کسب تخصص بیشتر و بهتر و چه از راه دست‌یابی به مالکیت ابزار و شرایط کار و تولید، قابل تصور می‌داند. به این ترتیب، رفاه، خوشبختی، امنیت و آسایش تنها با عضویت در طبقه‌ی «متوسط» تداعی می‌شود. بعلاوه، ارتقاء به مرتبه‌ی عضویت در طبقه‌ی متوسط، نه تنها امکانات رفاه مادی را فراهم می‌کند، بلکه در مواردی می‌تواند حس جاه‌طلبی و هم‌هنگام قدرت‌مداری فرد را ارضاء کند، زیرا دست‌یابی‌اش به مالکیت ابزار و شرایط کار، او را «آقای خودش» می‌کند و از فرادستی و «خرده‌فرمایش»‌های کارفرما نجات می‌دهد، بسا او را «آقای» دیگران و فرمان‌ده نیز بکند.

سطح عقلایی: در سطح گفتمانی، چه گفتمانی «علمی - جامعه‌شناختی» باشد متکی بر روش‌های صوری و داده‌های تجربی، و چه گفتمانی ایدئولوژیک باشد مملو از ارزش‌های سنتی، دینی و اخلاقی، تلاش ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، احراز موقعیت **غیر افراطی، میانه‌روانه، اصلاح‌طلبانه و هنجارمند** است؛ موقعیت متکی بر **عقل سلیم، نُرمال**؛ موقعیتی که با اتکا به علم و عرف، وضعیت و هویت انسانی، علی‌الاطلاق است؛ موقعیتی منبعث از، و متکی بر، تعریف انسان و حقوق طبیعی بشر: فردیت، آزادی فردی، استقلال رأی و کنش فردی. ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» موقعیت عضو طبقه را طوری تعریف می‌کند، که خلافتش، خلاف خرد، ناهنجارمند و خلاف میل طبیعی انسانی باشد: افراطی، و بنابراین، خردستیزانه و خردگریزانه.

سطح سیاسی - اجتماعی: دو سطح دریافت فردی غیرعقلایی و عقلایی فوق‌الذکر و گستراندن وسعت طبقه‌ی «متوسط» به بزرگ‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی بورژوازی، به اکثریت افراد این جامعه، این طبقه را به گهواره و مهمل آزادی، قانون‌گرایی و تساهل مبدل می‌کند، وضعیتی که بیان سیاسی خود را در **دمکراسی**، و عمدتاً در **دمکراسی پارلمانی** می‌یابد. آزادی فرد، متکی به رفاه اقتصادی، در تصمیم‌آزادانه‌ی انتخاب نمایندگان خود و وضع قوانینی که هدف و وظیفه‌شان تثبیت همین شرایط است و اعتبارش را از رأی اکثریت اکثر اعضای جامعه می‌گیرد، به هستی، افق دید، چشم‌انداز و تأویل طبقه‌ی «متوسط» مشروعیت می‌بخشد، مشروعیتی فرامکانی، فرازمانی و فراتاریخی. اصل بت‌وارگی

بورژوازی به قله‌ی هویت انسان عروج می‌کند. وجه صوری نمایندگی عقل سلیم، به برابری حقوقی در برابر قانون مبدل می‌شود. نتیجه‌ی تبعی، منطقی و «مطلوب» این وضعیت، و یکی از اهداف آشکار و پنهان ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» این است که هر نگاه نقادانه و انکارآمیز به آن، بی‌گمان همچون نگاه، خواست، کنش و هدفی **افراطی**، غیردمکراتیک و بنابراین دیکتاتورطلبانه و دیکتاتورمنشانه تلقی شود؛ هر خواست و کنشی که بخواهد از افق بورژوازی طبقه‌ی «متوسط»، از افق «مشروع اکثریت» جامعه فراتر رود، همچون رویایی خطرناک تلقی می‌شود که تحقق یافتنش جز در وحشت‌کده‌ی استالینی یا پُل‌پُتی، جز در جهنم «غیرانسانی» و «ضدانسانی» کمونیسم ممکن نیست. ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» با تمام قوا خود را سراسر از «ایدئولوژی» بودن میرا می‌داند و برعکس «ایدئولوژی» بودن را همچون داغ ننگ بر پیشانی همه‌ی افکار و تلاشهای «افراطی» می‌کوبد که خواهان تغییر وضع موجودند. منادیان این زنه‌ار و هشدار، آنها که روشنفکران و ایدئولوگ‌های افسانه‌ی «طبقه‌ی متوسط» اند، بی‌گمان صادق‌تر از کسانی هستند که این احکام را از موضع باصطلاح «چپ» و از سر دلسوزی و نگرانی از رفتارهای نابخردانه و افراطی در موقعیت‌های «حساس»، صادر می‌کنند. ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، ایدئولوژی پایان تاریخ، جاودانگی سرمایه‌داری و نفی امکان منطقی و تاریخی سوسیالیسم است.

تسلیم اعضای لایه‌های میانی — و طبقه یا طبقات میانی در درون این لایه‌ها — به افق و چشم‌انداز بورژوازی بی‌گمان حاصل تبلیغات ایدئولوژی بورژوازی از هر رسانه، در هر فضا، با هر نهاد، از کودکان تا خانه‌ی سالمندان، در خانه و کارگاه و همه‌ی فضاهای اوقات فراغت است. شمار راهکارها و ترفندهای ایدئولوژی بورژوازی، چه از زبان نمایندگان مستقیم و مدافعان عیان و مؤمن آن و چه از زبان سخن‌گویان خیرخواه و مصلح و منتقد افراط و تفریط این جوامع، چنان بسیار است که درواقع نیازی به برشماری آنها نیست. اما، و این جنبه به‌هیچ روی اهمیت کمتری ندارد، چیره‌شدن افق بورژوازی بر این لایه‌ها، ناشی از شکست تلاش‌های واقعی در قرن بیستم برای برپایی سامانه‌ی بدیل ماورای سرمایه‌داری و سوسیالیستی در جوامع نوع شوروی نیز هست. بدیهی است که تبلیغات، مغزشویی‌ها و جنگ سرسختانه‌ی سرمایه‌داری علیه هر بدیل ضد و ماورای سرمایه‌داری، حتی با آنچه در جوامع نوع شوروی «سوسیالیسم» و «کمونیسم» نامیده شده‌است و می‌شود و سرکوب فرهنگی، فکری و سیاسی هر جنبش ضدسرمایه‌دارانه، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در شکست جوامع نوع شوروی داشته‌است. با این حال تجاهل محض است که ناتوانی ماهوی این جوامع را برای سازماندهی آزادانه‌تر زندگی اجتماعی و برای ارائه‌ی تصویری که در وجه ایدئولوژیک گروه‌های نخست (کارگران) و سوم (لایه‌های میانی) همچون زندگی «بهتر» تعبیر شود، نادیده بگیریم یا انکار کنیم. همان طور که دیدیم، حتی گروه نخست (کارگران) نیز در وجه ایدئولوژیک می‌توانند مخاطب ایدئولوژی‌های سازگار با نظام سرمایه‌داری واقع شوند. این که ایدئولوژی بورژوازی موفق می‌شود تأویل و تفسیر و بنابراین مقدمات و ملزومات خود از «زندگی بهتر» را در سطوح غیرعقلایی (رفاه، خوشبختی، منزلت)، در سطوح عقلایی (تطابق با ذات و ماهیت و حقوق طبیعی بشر) و در سطح سیاسی («دمکراسی») بر دریافت اعضای لایه‌های میانی، و حتی طبقه‌ی کارگر غالب کند، نه تنها ناشی از شکست بدیل جوامع نوع شوروی، بلکه ناشی از هم‌هنگامی بحران تئوری و بحران چشم‌انداز تاریخی رهایی انسان در زمانه‌ی ما نیز هست. در دیالکتیک تأثیر بلامنازع ایدئولوژی بورژوازی بر شکست جوامع نوع شوروی، تأثیر انکارناپذیر ناتوانی الگوی این جوامع و بحران چشم‌انداز تاریخی بر موفقیت بورژوازی در بیرون‌آمدن و جان‌به‌در بردن از جنگ‌ها و بحران‌های

ویران‌گر سرمایه‌داری را نباید نادیده گرفت. بنابراین فربه شدن «طبقه‌ی متوسط» و احاله‌ی نقش تعیین‌کننده و دوران‌ساز به آن، فقط ناشی از توانایی ایدئولوژی بورژوازی یا قدرت، غنا و انسجام «نظریه‌های مدافع آن نیست، بلکه ناشی از ناتوانی نظریه‌ی انتقادی و رادیکال نیز هست.

نقد

لایه‌های میانی، شامل گروه‌ها و حتی طبقه و طبقات اجتماعی میانی نیز، واقعیت انکارناپذیر ساخت و بافت جوامع سرمایه‌داری و بویژه جوامع سرمایه‌داری مدرن‌اند، لایه‌هایی که از آغاز شکل‌گیری و تسلط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، بر شمار اعضای‌شان بیش از پیش افزوده شده‌است. (4) آنچه طبقه‌ی «متوسط» نامیده می‌شود، انتزاعی پیکریافته‌است، یک «موجود» یا یک «عینیت» انتزاعی است. منشا و خاستگاه این انتزاع، واقعیت لایه‌های میانی است. طبقه‌ی «متوسط» پیکریافتگی تعریفی است که ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» از لایه‌های میانی ارائه می‌دهد؛ و از این طریق حقیقت آن‌ها را پنهان می‌کند. کار نقد، انکار هستی واقعی این لایه‌های میانی نیست، بلکه نقد ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» و نقد ایدئولوژی‌های طبقه‌ی «متوسط» است: نقد ایدئولوژی‌ای که افسانه‌ی «طبقه‌ی متوسط» را می‌آفریند و نقد ایدئولوژی‌هایی که این افسانه، زادگاه و پایگاه آن‌هاست.

یادداشت‌ها

1- در اینجا، آگاهانه و با تسامح از تعبیر «لایه»، «قشر»، «قشرها»، «طبقه» یا «طبقات» میانی استفاده می‌کنیم، زیرا وارد شدن در این بحث که بنا به چه تعریف یا معیاری گروهی از اعضای جامعه‌ی بورژوازی را می‌توان «طبقه» نامید، علی‌رغم اهمیت انکارناپذیر این بحث، برای مدعای این نوشته‌ی کنونی نه ضرورتی دارد و نه در استدلال‌ها یا نتایج آن، نقشی ایفا می‌کند. هرگاه بتوان با استناد به داده‌های واقعی و تجربی در یک موقعیت معین اجتماعی و تاریخی ثابت کرد که گروهی از اعضای جامعه‌ی بورژوازی دارای سه وجه وجودی توأمان اقتصادی (مناسبات تولید)، سیاسی و ایدئولوژیک‌اند، یعنی الف) بطور همگن در فرآیند تولید و تحقق ارزش و مناسبات اجتماعی تولید جایگاه همسانی دارند؛ ب) به لحاظ نهادین می‌توانند در کشاکش‌های سیاسی نقش مستقلی ایفا کنند و ج) می‌توانند از منابع مشروعیت اعتباری - هنجاری (normative) و روایی (narrative) - و گفتمانی در جامعه بهره‌مند شوند، می‌توان آن گروه را یک «طبقه» در معنای جامعه‌شناختی، یا ماتریالیستی - تاریخی، نامید.

نوشته‌ی حاضر تنها مقدمه‌ای نظری به این مبحث است که امیدوارم با تالیف و ترجمه‌ی آثار دیگری در قلمروهای نظری، جامعه‌شناختی و میدانی دنبال و بارورتر شود.

2 - به‌عنوان نمونه نظریه‌ی اولیه‌ی اریک اَلین رایت (Erik Olin Wright) درباره‌ی «طبقه‌ی متوسط جدید» با تأکید بر جایگاه **متناقض** این طبقه، بر ماهیت **بینابینی** این طبقه‌ی جدید تأکید می‌کند.

3 - مارکس مکرراً در **کاپیتال** و در **نظریه‌های ارزش اضافی** از اصطلاح «طبقه‌ی میانی» (Mittelklasse) و حتی - در نقل قول از منابع و اقتصاددانان انگلیسی، همچون مالتوس - از اصطلاح «طبقات میانی» (Mittelklassen) استفاده کرده‌است. در همه‌ی این موارد، منظور او بدون استثناء لایه‌هایی بینابینی، میان پرولتاریا و بورژوازی است. به‌نظر می‌رسد و قابل قبول نیز هست که این اصطلاح در

اساس به‌عنوان ترجمه‌ی اصطلاح انگلیسی middle class(es) به زبان آلمانی به‌کار رفته‌باشد، زیرا اصطلاح مورد تأکید مارکس، به‌ویژه و مکرراً در «جنگ داخلی در فرانسه» و «هیجدهم برومر» عبارت آلمانی لایه‌ی میانی (Mittelschicht) یا لایه‌های بینابینی (mittlere Schichten) است. او در «هیجدهم برومر» اصطلاح Mittelschicht (لایه‌ی میانه) را دقیقاً هم‌معنا با Mittelklasse به‌کار می‌برد. به‌نظر مارکس اصطلاح «لایه» (Schicht)، مفهومی جامع‌تر، فراگیرتر و دربرگیرنده‌ی ناهمگنی‌هایی است که می‌تواند شامل «طبقه‌ی میانی» (Mittelklasse) هم بشود. او در «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه»، «لایه‌های میانی» (die mittleren Schichten) را شامل خرده بورژوازی، و طبقه‌ی دهقانان می‌داند.

ترجمه‌ی اصطلاح مارکسی طبقه یا طبقات میانی به طبقه یا طبقات «متوسط»، بویژه در ترجمه‌ی آثار مارکس به زبانهای انگلیسی و فرانسوی حاوی نکته‌ی قابل توجهی است. در این که مارکس بین دلالت «میانی» و «بینابینی» از یک سو و دلالت «متوسط» و «میانگین» (معدل) تفاوت قائل بوده‌است، تردیدی نیست. بهترین گواه این ادعا استفاده‌ی مارکس از واژه‌ی Durchschnitt (و ترکیبات آن) برای مواردی است که میانگین و معدل و مقدار متوسط مورد نظر است؛ مثلاً در «نرخ میانگین سود»، در «ترکیب میانگین سرمایه» یا «سرمایه‌ی میانگین» و غیره. در ترجمه‌های انگلیسی این تمایز با استفاده از واژه‌های middle برای «میانی» و average برای «میانگین» به خوبی رعایت شده‌است. ترجمه‌های فرانسوی، برعکس به استفاده از ترکیبات moyen گرایش دارند که بیشتر به معنای متوسط و میانگین است تا میانی، هرچند بی‌دغدغه بر «میانی» نیز دلالت می‌کند. شاید استفاده از واژه‌ی milieu و ترکیباتش در این مورد بهتر بود. (البته باید توجه داشت که مارکس ترجمه‌ی جلد نخست کاپیتال به فرانسه را دیده و برای آن ارزش ویژه‌ای قائل بوده‌است؛ بنابراین اگر به ترجمه‌ی classe moyenne برای Mittelklasse معترض بوده باشد، باید آن را جایی گفته یا نوشته باشد.) با این حال تمایز نگذاشتن بین این دو معنا در ترجمه‌ی فرانسوی کاپیتال جلد سوم، مترجم را به حذف و دستکاری ناگزیر کرده‌است. مارکس در جمله‌ی نخست فصل دهم کاپیتال جلد سوم با آغاز بحث پیرامون ترکیب میانگین سرمایه، یک بار از واژه‌ی «میانی» در کنار «میانگین» نیز استفاده می‌کند؛ جای شگفتی هم نیست، زیرا مقدار میانگین و معدل، در عین حال نسبت به مقادیری که میانگین آنهاست، در میانه نیز واقع می‌شود. (این تمایز کم اهمیت نیست. جایگاه یا هستنده‌ی میانی، همیشه جایگاه و هستنده‌ی واقعا موجود است، در حالی که مقدار میانگین لزوماً چنین نیست و همیشه بر واقعیتی موجود دلالت ندارد. اگر بگوییم خانواده‌هایی که در یک جامعه‌ی معین دو کودک دارند، در بین کل خانواده‌ها جایگاهی میانی دارند، این خانواده‌ها، و تعداد کودکان به‌طور واقعی موجودند، اما اگر بگوییم میانگین تعداد کودکان در کل خانواده‌ها به‌طور متوسط یا در میانگین مثلاً $2/4$ - دو، ممیز چهار - تاست، این تعداد کودک، واقعیت وجودی ندارد.)

مارکس می‌نویسد: «سرمایه‌ی به‌کار رفته در پاره‌ای از سپهرهای تولید، ترکیب میانه یا میانگین دارد، یعنی ترکیبی که کاملاً یا به تقریب، ترکیب میانگین سرمایه‌ی اجتماعی است.»

(Ein Teil der Produktionssphären hat eine **mittlere** oder **Durchschnittszusammensetzung** des in ihnen angewandten Kapitals, d.h. ganz oder annähernd die Zusammensetzung des gesellschaftlichen **Durchschnittskapitals**.)

در ترجمه‌ی انگلیسی، این تمایز بخوبی حفظ شده‌است:

(The capital invested in some spheres of production has a **mean**, or **average**, composition, that is, it has the same, or almost the same composition as the **average** social capital.)

ولی در ترجمه‌ی فرانسوی، مترجم عبارت «میانی» را خودسرانه حذف کرده‌است.

(Dans un certain nombre de branches de production, le capital présente en **moyenne** une composition identique ou à peu près identique à celle du capital social moyen.)

در ترجمه‌های فارسی (ایرج اسکندری، حسن مرتضوی) این تمایز، به‌خوبی و به‌وضوح رعایت شده است.

اشارات مارکس درباره‌ی به اصطلاح «طبقه» یا «طبقات میانی» را در *کاپیتال و نظریه‌های ارزش اضافی* می‌توان از جمله در موارد زیر دنبال کرد:

— در کاپیتال جلد اول، مقدمه به چاپ نخست: (MEW, 23, S. 15). هرچند استفاده‌ی مارکس از اصطلاح *Mittelklasse* در اینجا برای اشاره به «طبقه‌ی بورژوازی» است، اما بازهم برای تعیین و تأکید بر جایگاه بینابینی آن، بین دهقانان و فتودال‌هاست.

— در کاپیتال جلد اول، فصل پنجم، پانویس، به نقل از جیمز میل، (MEW, 23, S. 212).

— در کاپیتال جلد اول، فصل بیست‌وسوم (MEW, 23, S. 673, 701, 784).

— در تئوری‌های ارزش اضافی، جلد اول، بخش چهارم (MEW, 26.1, S. 124) درباره‌ی «رشد شتابان ثروت و طبقه‌ی میانی».

در نظریه‌های ارزش اضافی، جلد دوم، فصل هیجدهم (MEW, 26.2, S. 576) درباره‌ی «رشد مداوم طبقه‌ی میانی» و در نقد به ریکاردو.

— در نظریه‌های ارزش اضافی، جلد سوم، فصل نوزدهم (MEW, 26.3, S. 58) به نقل از مالتوس: «روشن است که همه‌ی انسان‌ها نمی‌توانند متعلق به طبقات میانی باشند. وجود طبقات بالایی و پائینی نیز گریزناپذیر، و علاوه بر آن مفید است. (طبیعتاً، هیچ میانه‌ای بدون وجود حدهای نهایی ممکن نیست).»

4- مارکس، همان صدوپنجاه سال پیش، ریکاردو را از این زاویه نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد که به «افزایش مداوم» اعضای از جامعه که «بین کارگران (workmen) از یک سو و سرمایه‌داران و زمین‌داران از سوی دیگر» قرار دارند و سهم فزاینده‌ای از درآمد را به‌خود اختصاص می‌دهند، توجه ندارد و «تأکید» بر وجود آنها را «فراموش می‌کند». امروز ایدئولوگ‌های «طبقه‌ی متوسط»، چپ مارکسیست را به انکار وجود و جایگاه این لایه‌ها متهم می‌کنند! (نظریه‌های ارزش اضافی، جلد دوم، فصل هیجدهم. MEW, 26.2, S. 576).